بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 19 آذر 1396.

عرض کردیم که در اینکه آیا ادله اصول اطراف علم اجمالی را شامل می شود یا خیر استاد ما آقای حائری فرمودند که ادله اصول جاری نمی شود به دلیل اینکه ادله اصول ترخیصیه ناظر به حکم حیثی هست از حیث مشکوکیّت از حیث عدم علم تفصیلی داشتن، این ترخیص می آید. این منافات با این ندارد که در بعضی موارد آن علم اجمالی اش الزام بیاورد. خب ایشان این جا یک بحثی را مطرح می فرمایند که اساسا چه فرقی بین ادله ترخیصیه و ادله الزامیه هست که در ادله ترخیصیه، حکم حیثی فهمیده می شود و در ادله الزامیه حکم حیثی فهمیده نمی شود. دو تا پاسخ برای این سؤال مطرح می فرمایند. یکی اینکه ممکن است بگوییم چون احکام ترخیصیه عقلائیه غالبا حیثی هستند، و احکام الزامیه عقلائیه غالبا حیثی نیستند این منشأ ظهور شده است. نکته دوم اینکه ادله ترخیصیه در واقع می خواهند بگویند عنوانی که در موضوع ما اخذ شده است الزام را به دنبال نمی آورد. اگر ما می گوییم الجبن حلالٌ یعنی جبنیّت منشا الزام و منشا تحریم نمی شود. ولی اگر گفتیم الجبن حرامٌ، این یعنی منشأ تحریم می شود. اینکه عنوان مأخوذ در دلیل منشأ حکم به تحریم نشود منافات با این ندارد که در بعضی مواردش یک عنوان دیگری وجود داشته باشد که این عنوان منشأ تحریم شود. ولی اگر از آن طرف گفتیم که عنوان موجود منشأ حرمت شده است خب منشأ حرمتشده است یعنی اینکه در تمام موارد، این منشایت وجود دارد یعنی در هر مورد یک عنوان مزاحم هم باشد این بر آن عنوان مزام می چربد. عنوان دلیل اقتضا می کند که عنوان موجود در جمیع موارد منشئیتش برای تحریم وجود داشته باشد. ایشان این جوری بحث را دنبال می کنند. ما دیروز یک سری بحث هایی در مورد اصل تفکیک بین ادله ترخیصیه و ادله الزامیه در مورد حیثی و عدم حیثی مطرح میکردیم حالا با غمض عین از آن بحث های دیروز می خواهیم بحث را ادامه دهیم. با فرض اینکه ما بپذیریم که در ادله ترخیصیه حکم حیثی فهمیده می شود و در ادله الزامیه، حکم حیثی فهمیده نمی شود. با پذیرش آن صغری قضیه این تحلیلی که ایشان ارائه دادند را می خواهیم دنبال کنیم. یکی دو تا نکته ابتدائا عرض کنم یکی اینکه بیانی که ایشان می فرمایند که چون غالبا احکام عقلائیه حیثی هستند احکام ترخیصیه عقلائیه حیثی هستند و احکام الزامیه عقلایی حیثی نیستند این منشأ ظهور می شود یک نکته ای مرحوم شیخ در مورد این جور غلبه ها و اینها مطرح کرده است ایشان نکته مهمی است در بحث اینکه آیا استصحاب ظن به بقاء حالت سابقه می آورد یا خیر بحث خوبی مرحوم شیخ کرده است که آن بحث در بعضی بحث های مربوط به فلسفه علم هم خیلی مهم است. در بحث های فلسفه علم یکی از بحث ها این است که استقراء چگونه منشأ علم می شود. در بحث اینکه ظن به اصطلاح موارد استصحاب ظن حاصل می شود استدلالی که برای ظن اوری موارد استصحاب شده است به یک نوع استقراء تمسک شده است و آن این است که ما استقراء کردیم موارد سابق را دیدیم اکثر مواردی که قطع به صدورش داشتیم، باقی بوده است. این باعث می شود که یک ظنّ به بقاء ما کان علی ما کان برای انسان حاصل شود. مرحوم شیخ اینجا این نکته را متعرّض می شود که فرض کنید اینکه ما آزمایش می کنیم ببینیم که آب های مختلف در شرایط جوی مختلف در زمان های مختلف در مکان های مختلف همه آنها در صد درجه به جوش می آید به این نتیجه می رسیم که نفس آب بودن قدر مشترک مائیت این قدر مشترک منشأ این حکمی شده است که در موارد مختلف جزئی در مورد مصادیق ماء صادق شده است. تا استقراء بازگشت به کشف علّـت حکم به نحو قطعی یا به نحو ظنی نشود، این استقراء قطع یا ظن آور نیست. بعد ایشان در مورد همین بحث استصحاب همین نکته را مطرح می کنند اینکه ما می بینیم که در غالب موارد آن شیئی که در زمان سابق بوده است باقی است، علت باقی بودنش این نیست که چون در حالت سابقه وجود داشته است باقی است. نه علّتش این است که آن مقتضی شیء بقائا مقتضی خاص در هر مورد آن مقتضی بقائا بوده است مانع خاصی که مربوط به آن مورد بوده است هم نبوده است. نه اینکه به طور کلی هر شیئی که قبلا بوده است نفس وجود سابقش منشأ بقاء لاحقش شده است. وجود سابق که منشئیت نداردآن چیزی که سابق هم هست ممکن است باشد ممکن است نباشد. اگر هم در جایی هست به خاطر علّـت خاصی که در آن مورد هست است. که منشأ شده است مقتضی موجود باشد مانع مفقود باشد. بنابراین اینکه شما مستند می کنید بقاء مستصحب را در غالب موارد به کون سابق مستند به آن نیست. بقاء در هر موردی مستند به وجود علّـت که عبارت است از مقتضی و عدم مانع در خصوص مورد است. علّـت در هر مورد منشأ بقاء شده است. بنابراین ایشان می فرماید که استصحاب ... نیست.

سؤال:

پاسخ: کافی نیست همین است نکته ای که

حالا بگذارید من حالا یک چیزی اینجا برای شما بگویم یک نوع پارادوکسی به اصطلاح یک متناقض نمایی تا برای شما این مطلب یک مقداری واضح تر شود. ما خب دو قسم استقراء داریم. استقراء ناقص و استقراء تام. معنای استقراء تام این است که ما استقراء می خواهیم بکنیم برای به دست اوردن یک حکم مشکوک دیگر

سؤال:

پاسخ: در استقراء تام هم همین کار را می خواهیم بکنیم.

حکم کلی دادن که مقدمه باشد برای اینکه آن مشکوک را کشف کنیم دیگر. نکته را توجه رافرمایید اینکه ما استقرائ تام می خواهیم بگوییم معنایش این نیست که خود آن مورد مشکوک را هم قبلا امتحان کرده باشیم. اگر امتحان کرده باشیم که استقراء مفید علم نیست. اینکه ما می گوییم استقرآء تام و ناقص، استقراء تام یعنی غیر از موردی که می خواهیم حکمش را به دست بیاوریم همه موارد دیگر را دیده باشیم. تام یعنی منهای آن مورد بحث ما. استقراء ناقص این است که همه موارد غیر از مورد مشکوک را ندیده باشیم. بعضی مواردش را دیده باشیم و از آن بعضی موارد بخواهیم یک حکم کلی استقراء کنیم.

سؤال:

پاسخ: استقرآء یکی از ادله استدلال است. استقرآء یعنی مجهول را می خواهیم با آن معلوم کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه نه توجه نکردید. اصلا استقراء تام یعنی اینکه ما نگاه کردیم که هر کلیدی که پایین بوده است آن برق روشن بوده است. این جور نیست استقراء تام یعنی اینکه جمیع این اصلا استقراء تام نیست این مثالی که شما می زنیم. استقرآء تام این است که من فرض کنید می گویم پایین بودن کلید باعث می شود که چراغ روشن باشد. حالا یک کلیدی اینجا هست که نمی دانم این کلید که الآن پایین هست چراغ روشن هست یا نیست. اگر این را قبلا در هنگامی که استقراء می خواهید بکنید این مورد را هم آزمایش کرده باشید که خب دیگر استقرائ به درد نمی خورد.

بحث سر این است که استقراء تام یک موردی را ما می خواهیم یک موردش را مشکوک است از آن به دست بیاوریم

سؤال:

پاسخ: تعریف استقراء تام همین است. نمی شود غیر از این. اینکه ما می گوییم تام و ناقص، تام و ناقص به اعتبار غیر از آن مورد مشکوک ما است.

سؤال:

پاسخ: استقراء اصلا برای همین است. استقراء برای استدلال است یکی از راه های استدلال است.

سؤال:

پاسخ: استدلال در مورد خودش. اصلا همین است غیر از این نیست استقرآء. فرض کنید الآن ما می خواهیم بگوییم که آب در صد درجه به جوش می آید یا خیر. این برای چیست؟ یعنی یک آبی را یک جایی دیدیم از آن حکم کلی ای که می گوییم آب در صد درجه به جوش می آید حکم این موضوع جزئی را هم به دست بیاوریم. این آب را هم ببینیم نتیجه بگیریم پس این آب در صد درجه به جوش می آید. اگر موقع استقرآء کردن و آزمایش کردن حکم این را هم قبلا آزمایش کرده باشید خب این که دوری است.

سؤال:

پاسخ: توجه کنید قبلا شما این را آزمایش کرده اید یا خیر؟ همین را هر موردی را که می خواهید چیز کنید آن مورد نباید در صغری شما قبلا به آن علم حاصل شده باشد.

سؤال:

پاسخ: خب همان در استقرآء شما هست یا خیر. آن که نباید باشد. این مشخص است. یعنی آن موردی را که میخواهید به وسیله استقراء حکمش را معلوم کنید، آن مورد داخل در استقرائ نیست. اصلا استقراء تام یعنی همین. استقراء تام یعنی همه موارد به غیر از آن مورد بحثی که می خواهیم به وسیله استقراء حکم آن را معلوم کنید. حالا این مقدمه را داشته باشید. حالا من یک قیاس در واقع یک استدلال به نحو استقراء تام ارائه مید هم ببینید آیا این درست است یا نیست. من می خواهم ببینم آیا خودم می میرم یا خیر. من میرا هستم یا نامیرا هستم. نگاه می کنم می بینم که تمام موجوداتی که مرده هستند غیر من هستند. غیر از میّت هایی که هست میّت هایی که مورد خودم را بگذارم کنار. می گویم کلّ میتٍ فهو غیری. نتیجه بگیرم پس میّت باید غیر من باشد. پس من نمی میرم.

سؤال: کلّ میراءٍ که نگفتید گفتید کل میتٍ

پاسخ: مرادم از میّت توجه فرمایید مرادم از میّت یعنی کسی که در گذشته و حال و آینده تمام کسانی که گذشته و حال خودم را بگذارید کنار، غیر خودم را در نظر دارم می گیریم. این مورد آزمایش را کنار بگذارید. تمام میت هایی که غیر مورد مشکوک را ما در نظر بگیریم آن میت ها را می بینیم متصف به صفت غیر من بودن هست. پس نتیجه بگیریم که اصلا میّت بودن ناشی از غیر من بودن است. خب واضح است که این استدلال ناتمام است. علتش چیست؟ علتش این است که ولو تمام مواردی که من آزمایش کردم به صفت غیر من بودن متصف هستند ولی غیر من بودن منشأ مرگش نشده است. غیر من بودن آن علّت مرگ نبوده است که شما استقراء ولو تام هم باشد باید یک همچین چیزی را ما از آن نتیجه بگیریم. فرض کنید می گوییم که آب در صد درجه به جوش می آید. جوش آمدن در صد درجه معلول عنوان مائیت است. اگر یک جایی این جوش آمدن در صد درجه به جهت آب بودن نباشد. به هر جهتی. ما نتوانیم این نتیجه را بگیریم که این جوش آمدن هایی که در موارد مختلف ما آزمایش کردیم به جهت آب بودن هست این استقرآء به درد نمی خورد. این استقرائی که عرض کردم علتی که به درد نمی خورد همین است که عنوان غیریت باعث مرگ نشده است. مرگ عوامل خاص خودش را دارد.

سؤال:

پاسخ: چرا اطمینان داریم با وجودی که این استقرآء وجود دارد.

بحث ادله و مدله ندارد. این حرفی که می زنیم بحث این نیست که مسلمان

سؤال:

پاسخ: ندارد دقت کنید بحث اصلا کاشفیت دارد یا ندارد. چرا کاشفیت ندارد. هیچ کسی این استدلال نمی کند. نه کافر نه مسلمان نه بودایی اینها به دین های خاص این استدلال ارتباط ندارد. بحث سر این است مرحوم شیخ این است این را دقت کنید ایشان می گوید نفس کون سابق فرض کنید ما صد جا امتحان کردیم و دیدیم که این صد جا 95 موردش آن شیئی که قبلا بوده است بعدا هم باقی بوده است. ایشان می گوید که آن شیئی که قبلا بوده است باقی بوده است یا چون علت مبقیه داشته است و مانع از این علت مبقیه نبوده است در تک تک موارد آن منشأ شده است.

سؤال:

پاسخ: دقت کنید بحث را نمی شود مطلب کاملا صحیح است. غلبه خودش تا ارجا به کشف علت نکند احتمالا یا یقینا نمی تواند یقین یا ظن بیاورد. نکته بسیار مهمی است.

حالا اینکه چطوری می شود چطوری نمی شود خودش مشکل استقرا است. یعنی مشکلی که در فلسفه علم است این است که چطوری این حالت را باشد. کشف علت شود. ولی در اینکه باید یک همچین کاشفیت در آن باشد این واضح است و این را شیخ تحلیل می کند خیلی تحلیل جالبی است این قسمتی از

سؤال:

پاسخ: بحث این است که باید کشف علت کنیم خب همیشه کشف علت

در جایی که ما می دانیم آن عنوان منشئیت ندارد. ان نفس آن عنوان بما هو عنوان منشئیت ندارد. به خصوص مثلا در مثال

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می گوید که استقرآء همیشه مفید ظن نیست. استقراء باید بازگشت کند به آن کشف آن علت. و این کشف علت در بعضی موارد ما می دانیم کشف علت نمی شود. بحث تناقضی که، متناقض نما و پارادوکسی که گفتم برای واضح شدن است که همه جا استقرا کشف علت نمی کند بعضی جاها آدم می فهمد که استقرا این نیست و مثالی که خود مرحوم شیخ در بحث استصحاب و ظن آوری اش می زند مثال خیلی خوبی است. خیلی مطلب جالبی است.

سؤال:

پاسخ: بله بله بله همین جور است. در اینکه مسیرش باید به این مسیر باشد واضح است. ولی حالا که این چطوری این مسیر طی می شود یک بحثی است که در جای خودش باید بحث شود.

سؤال:

پاسخ: تصادفی نیست به خاطر چیز خودش است.

این مثالی که من زدم دقت نکردید این مثالی که من زدم جواب شما بدهید.چرا همه مواردی که مرده اند یا می میرند یا خواهند مرد به صفت غیر من متصف است؟ تصادفی است؟

خب همین است.

سؤال:

پاسخ: عین همین است دیگر. پارادوکسی که من می گویم اگر خوب در پارادوکس دقت کنید می فهمید که این

حالا فرض کنید موارد اطمینان. خب بحث سر این است که این موارد اطمینان، این موارد اطمینان چه شکلی است؟ جایی که ما می دانیم آن علت نیست. تصادفی است؟ هر جور موارد اطمینانی را توجیه کردید موارد شک هم همان جور می شود توجیه کرد. این چیز هست عرض کنم خدمت شما که عرض من این است که این غلبه ای که استاد ما آقای حائری اینجا مطرح فرمودند این غلبه باید برگشت کند به وجه دوم. گفته اند ایشان دو وجه دارند. اگر وجه دوم نیاید خود غلبه بما هو غلبه نمی تواندتوجیه گر نکته باشد. به خاطر همین نکته که عرض کردم که باید از غلبه نکته به دست بیاوریم که کأنه ما بگوییم که نفس ترخیصی بودن منشأ حیثی بودن حکم است. ما مراجعه کردیم دیدیم که غالب مواردی که فرض کنید که غالب موارد ترخیصی حکم حیثی است. آیا ترخیصی بودن خودش منشأ حیثی بودن شده است؟ این باید ببینیم عقلائا آن نکته چه فارقی بین حکم ترخیصی و حکم الزامی است. یک نکته درک عقلایی فرق باید اینجا ذکر کنیم. نکته دومی که استدلال دومی که اقای حائری مطرح می فرمایند در واقع بیان لمّ مسئله است. و تا آن نکته دوم ضمیمه نکته اول نشود آن نکته اول به تنهایی کافی نیست. در واقع این دو تا استدلال را باید با هم دیگر کنار هم بگذاریم به عنوان یک استدلال واحد تلقی کنیم. آن در واقع یک دلیل اجمالی آن دلیل حالا بفرمایید تفصیلی و تحلیلی قضیه است.

سؤال:

پاسخ: بابا غلبه بحث این است که غلبه باید ظهور بیاورد. خود غلبه که به درد نمی خورد. بحث این است که غلبه چطوری ظهور می آورد؟

چه ربطی به مقدمات حکمت دارد بحث ها را چرا این جا می آورید. بحث این است که ما می خواهیم بگوییم که ادله ترخیصیه ظهور دارد در حکم حیثی. می خواهیم بگوییم چرا این ادله ترخیصیه ظهور دارد.

سؤال:

پاسخ: هیچ کدامش را. هر کدام که ظهور داشته باشد می تواند افهام کند. ربطی به آن بحث ها ندارد. ما بحث شارع و مارع و این حرفها اصلا نداریم. بحث سر این است که چرا ما تفاوت می فهمیم بین ادله ترخیصیه و ادله الزامیه. ادله ترخیصیه می گوید من حیث این عنوان ترخیص هست. این که یک عنوان دیگری بیاید و حرمت بیاورد آن را نفی نمی کند. اما ادله الزامیه چنین نیست. در واقع این است باید به اینجا برگردیم چون ادله ترخصیه در واقع از باب این است که می خواهد بگوید که این عنوان منشأ حکم نمی شود. نفی منشئیت است نه اثبات منشئیت. می خواهد بگوید هذا العنوان المذکور فی الدلیل لیس منشأ للتحریم. خب این منافات با این ندارد که این عنوان منشأ تحریم نباشد یک عنوان دیگر منشأ تحریم باشد. این منافات ندارد. ولی ادله الزامیه می گوید که این عنوان منشأ تحریم هست این منشأ تحریم بودن یعنی در تمام موارد با عنوان های مزاحم غالب است. یعنی بر عنوان های مزاحم هم غلبه دارد. یک منشئیت بالفعل دارد. از اشکالاتی که دیروز مطرح کردیم رفع ید کنید. ما فعلا نمی خواهیم آن اشکالات را مطرح کنیم. فرض کنید که ما پذیرفتیم که این اطلاقش سر جای خودش هست. اگر اطلاق داشته باشد باید این چیز هست.

سؤال:

پاسخ: یعنی مرادتان اینهست که اگر یکی از اینها ترخیصی باشد و یکی از اینها الزامی باشد

سؤال:

پاسخ: نه در مقام ظهور چیز دارند دیگر. این می گوید که من هستم که چیز هست.

سؤال:

پاسخ: این عنوان منشأ وجوب است آنیکی هم می گوید که این عنوان منشأ وجوب است. این می گوید که من در تمام موارد حتی در قدر مشترک، منشئیت دارم. بر همه عناوین مزاحم مقدم هستم. آن می گوید که من بر همه عناوین مقدم هستم. می شود تعارض دیگر.

این است که این را من توضیح می خواهم عرض کردم اینها ابتدائا بحث اشکال نیست. این در واقع یک نوع توضیحی هست که این دو وجهی که ایشان ذکر فرمودند باید به یک وجه برگردد. ایشان هم نمی خواهند شاید اینها را به عنوان دو وجهی که از هم دیگر مغنی هستند و بی نیاز کننده هستندو اینها به آنها نگاه کرد. البته خب یک سری نکات دیگری اینجا هست که وارد آن نکات نمی شوم که آن این است که آیا غلبه در احکام عقلایی منشأ می شود که در احکام شرعیه ظهورساز باشد؟ این ظهور کلی می آورد یا ظهور در خصوص احکام عقلائیه می آورد؟ آن بحث های چیز هست که در واقع نه بحث استقراء نیست.آن یک بحث های دیگر است. کأنه ایشان می گویند که نظامی که در مفاهمه عرفی حاکم هست آن نظام هم در مفاهمه شرعی همان حاکم هست مگر دلیل بر خلافش وجود داشته باشد. آنها را من حالا نمی خواهم اشکال کنم می گویم که آنها هم یک سری بحث هایی دارد که باید در جای خودش به آن پرداخته شود که

این درست هست و درست نیست. احیانا ممکن است در بعضی از موارد تام نباشد.

می خواهم بگویم اینها بحث هایش را ما فعلا اینها را به عنوان اصل موضوع به آنها نگاه می کنیم که اگر ظهوری در نزد عقلا وجود داشت، آن ظهور در الفاظ صادره از شارع هم وجود دارد. این را به عنوان فعلا اصل موضوع به آن می پردازیم حالا بایددر جای خودش به آن پرداخته شود. اینها فعلا توضیحاتی بود در مورد فرمایشات آقای حائری. اینجا من یکی دو تا نکته می خواهم عرض کنم. یکی اینکه بیانی که ایشان بیان کرده اند که بحث را برده اند روی ادله ترخیصیه، این فقط در ادله اصول مرخّصه به عنوان مرخّص جعل شده است می آید ولی مثلا در استصحاب این نمی آید.

سؤال:

پاسخ: حالا اینها را می رسم. در مورد اینها صحبت می کنم. عرض کنم این استدلالی که ایشان کرده است، در مورد همه ادله اصول نمی آید. اصاله البرائه، اصاله الحل، خب اصول منقصه ای هستند به مناط ترخیص وارد شده اند. ولی اصلی که اصلش مثل استصحاب هست. استصحاب به عنوان یک اصل مرخص نیست. بعضی موارد مرخص است بعضی موارد ملزم است وا مثال اینها و نکته اش هم در این موارد بیان ایشان تام نیست. این بیان اگر تام باشد در موارد ترخیصی هست. این یک. نکته دوم البته یک نکته ای عرض کنم که آقای حائری این بیانی که از آقای حائری نقل کردم ریزه کاری هایی دارد که من حذف کردم یعنی یک دقت هایی در بیان هست ایشان می خوهد بگوید که این بیان بین اباحه اقتضائیه و اباحه غیر اقتضائیه هم فرق نیست هر دو مورد را هم می گیرد آنها را من حذف کردم به خاطر اینکه اصل بحث را می خواستم طرح کنم که نکاتی دارد که من روی همین جهت بعضی از مطالب را خود شما مراجعه کنید بیانی که ایشان دارندبیان کامل ترشان را خود کلامشان ملاحظه فرمایید. ببینید یک نکته عرض کردم اینکه بیان ایشان در مواردی مثل استصحاب و امثال اینها نمی آید. نکته دوم این است که ما در واقع مثلا الجبن حرامٌ، یا الجبن حلالٌ، ما در مورد الجبن حلالٌ ممکن است بگوییم که احتمال اینکه عنوان جبن منشئیت داشته باشد برای حرمت در الجبن حلالٌ منتی می شود. یعنی در نفی احتمال منشئیت داشتن عنوان جبن برای حرمت این الجبن حلالٌ وارد شده است. درست؟ ببینیم آیا این مطلب را در ما نحن فیه هم می توانیم پیاده کنیم به این شکل است؟ ما می گوییم مشکوک الخمریه، حلالٌ. آیا مشکوک الخمریه بما انه مشکوک الخمریه این منشأ حرمت شده است. مشکوک الخمریه که منشأ حرمت نشده است. آن که هست ما می خواهیم بگوییم که آن غرض های الزامیه ای که داریم، آن غرض های الزامیه حتی در ظرف شک اگر ما گفتیم که مشکوک الخمریه حرامٌ، معنای حرامٌ چیست؟ یعنی اینکه آن غرض های الزامیه واقعیه، حتی در ظرف شک هم اثرگذار است. ما وقتی می گوییم مشکوک الخمریه حلالٌ، یعنی آن غرض های الزامیه دیگر در ظرف شک اثرگذار نیستند. اینجا در واقع ما به آن نحو نیست که بخواهیم بگوییم که شک در خمریت منشئیت برای حرمت نداشته است. شک در خمریت هیچ وقت منشئیت برای حرمت ندارد. مانعیت ندارد. ما می خواهیم در واقع اگر کسی حکم به حرمت مشکوک الخمریه کرد معنایش این است که شک در خمریّت مانعیّت ندارد همان اغراض واقعیه الزامیه حتی در ظرف شک هم وجود دارد. اگر ما گفتیم مشکوک الخمریه حلالٌ، یعنی می گوییم آن اغراض واقعیه در ظرف شک دیگر به آن مصابه از اهمیت نیستند که اثرگذار باشند. حکم الزامی به دنبال بیاورند. پس بنابراین به آن نحو اگر این جوری تحلیل ما باشد تا کلام آقای حائری را بازگشت به کلام شهید صدر ندهیم مفید فایده نیست. شهید صدر می فرمودند که این ادله اصول می خواهد بگوید که آن غرض الزامیه واقعیه در ظرف شک اثرگذار نیست. اهمیّت من به آن قائل نیستم و این منافات نداردکه در بعضی موارد این شک به دلیل علم اجمالی ای که وجود دارد همان غرض الزامیه مهم باشد. اینکه غرض الزامیه در ظرف شک اثر ندارد، حلّ تزاحم ملاکات به لحاظ غرض احتمالی ترخیصی و غرض الزامی احتمالی و اینها می کند. یعنی تزاحمی که در مرحله اغراض احتمالی هست آن را حل می کند. ولی تزاحمی که بین غرض الزامی قطعی ولو اجمالا هست به آن کار ندارد. این بیانی که شهید صدر مطرح می کنند و آقای حائری نمی پذیرند می گویند که این کافی نیست. اگر کلام ایشان به کلام شهید صدر بر نگردد خودش مفید فایده نیست. چون عرض کردم فرق است بین الجبن حرامٌ و الجبن حلالٌ و بحث ادله مرخصه. ادله مرخصه شک خودش احتمال حرمت ندارد. شک به عنوان مانع بودن یعنی ممکن است مانع باشد ممکن است مانع نباشد.

سؤال:

پاسخ: مصحح بعث است دیگر یعنی شک بما انه شک فرض شما روی چیزهای شهید صدر را توجه کنید ما داریم روی آن فضا بحث را دنبال می کنیم. ایشان می گوید که احکام ظاهریه ترجیح یکی از اغراض واقعیه بر یکی از اغراض واقعیه دیگر است. این فرض را در نظر بگیرید در این فضا در واقع شک که خودش اثرگذار نیست. شک تأثیرگذار نیست. آن که اثرگذار هست آن احکام واقعیه است.

سؤال:

پاسخ: نه آن روی بیان شهید صدر داریم مطلب را دنبال می کنیم. در بیان شهید صدر شک اثرگذار نیست. آن چیزی که حالا وقت گذشت این را بقیه اش را فردا توضیح میدهم.

این توجه فرمایید این بحث ها همه فضای فکری شهید صدر هست که آقای حائری هم در همین فضای فکری دارد این بحث را دنبال میکند. این فضا این است که حکم ظاهری خودش ملاک ندارد. عرض کردم ما این را منکر هستیم. ما می خواهیم بگوییم که حکم ظاهری خودش ممکن است ملاک داشته باشد. ولی شهید صدر می خواهد بگوید که حکم ظاهری خودش ملاک ندارد. شک ملاک آور نیست. ملاک مال آن واقع است. آن ملاکات واقعی، ترخیص و الزام در ظرف شک باید ببینیم کدام یک از این ملاک ها بر دیگری ترجیح داده می شود. اصلا حکم ظاهری ناشی از ترجیح یکی از ملاکات واقعیه بر ملاک واقعی دیگر عند التزاحم هست.یعنی شارع مقدس یکی را بر دیگری

تزاحم ملاکی نه تزاحم در مقام امتثال. ایشان می خواهند بگویند که حقیقت حکم ظاهری الزاما این جوری است. اصلا خودش یک ملاک مستقل دیگری ندارد. این فضایی که مشی کردم من عرضم این است که تا بیان آقای حائری بر نگردد به بیان شهید صدر خودش مفید فایده نیست. باید برگردد به آن بیان تا بتواند مطلب را تمام کند.

سؤال:

پاسخ: حالا ما داریم فعلا فضای چیز را

نه نه حالا فردا این را توضیح می دهم. ما فعلا با پذیرش مبانی شهید صدر داریم

آن یک اشکال دیگر است که فردا صحبت می کنم که اینها همه با پذیرش مبنای شهید صدر است. اگر ما مبنای شهید صدر را کنار بگذاریم مبنای دیگر روند بحث جور دیگری می شود.

سؤال:

پاسخ: ترخیص بماهو ترخیص نه. نکته می خواهد. مگر نکته دوم آقای حائری. بحث ما این است که ترخیص بما انه ترخیص نکته نیست. حکم حیثی باشد. ترخیص نه. آن نکته دیگر بله نکته خوبی است. نکته خوبی است که قابل توجه است و می تواند چیز باشد ولی چون ترخیص هست پس حیثی باشد. نه ترخیص نکته ای برای حیثیت ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد